سلیم‌شا حلیم‌شا
شاعر تاجیک

مرگ حکیم فردوسی
یا
روز ماتم خدا

برفت مهر پس کوه و روی پنهان کرد — به دهر موی سیه زالِ شب پریشان کرد
چو پیر خسته‌دل و خسته‌روح و خسته روان — زمین نگاه غم‌انگیز سوی کیهان کرد
شَمال سرد ز دل آه دردناک کشید — به سوز خویش، بیان، سوزِ درد دهقان کرد
خبر برفت خدا را که رفت «فردوسی» — نهفته این خبر بد، به دهر نتوان کرد
بگشت تیره ز غم رویِ مهربان خدا — که عرش را به رخ تیره‌اش شبستان کرد
عزیز، او ز ازل داردش ز اهل سخن — که با سخن به جهان کار خویش آسان کرد
که باغبان روح بود شاعری به روی زمین — که با نوای سخن سینه‌ها گلستان کرد
خدا که خود بیقین طبع شاعری دارد — به شعر شور دل عاشقان به‌سامان کرد
دل خلایق او بی‌سخن بیابان بود — به لطف طبع، گلستان از این بیابان کرد
کنون گذشت زایران زمین حکیم سخن — که زنده روح بزرگان پاک ایران کرد

• سلیم‌شا حلیم‌شا در ۱۶ فوریه ۱۹۳۶ میلادی «در ده ریوک ناحیهٔ شغنان، ولایت خودمختار بدخشان کوهستانی جمهوری تاجیکستان شوروی» در خانواده‌ای دهقان چشم به جهان گشود. پس از تحصیلات مقدماتی، در سال ۱۹۶۰ فاکولتهٔ تاریخ و فیلولوژی دانشگاه دولتی تاجیکستان را پایان رسانید و در بخش ادبی روزنامهٔ «تاجیکستان سوتی»، بکار پرداخت و سپس بعنوان مدیر شعبهٔ ادبیات آن روزنامه انتخاب گردید. وی اینک معاونت محرر هفته‌نامهٔ ادبیات وصنعت [= هنر] را که در دوشنبه پایتخت تاجیکستان منتشر می گردد بعهده دارد.

چندین مجموعه شعر از او بچاپ رسیده است به نامهای: «راه قله‌ها»، «آینهٔ وجدان»، «مادر»، «چشمه‌های آفتابی»، «برج مشرق» و «هفت خان بدخشان». دو داستان نیز از وی چاپ شده است: «کشتی انقلاب»، «امضای لنین»، و نیز نمایشنامهٔ «کبوتران سفید» از اوست. مقالات سلیم‌شا حلیم‌شا دربارهٔ پیدایش تعلیمات زرتشتی،

ز میوه‌دار درختی که در جهان پرورد ... به بهره از سخنش باغ عمرِ انسان کرد
به حفظ راه حقیقت ستود رستم را ... حساب کار جهان را به کام دستان کرد
به روح پاک، سیاوش گذشت از آتش ... به رویِ تیره‌دلان راستی درخشان کرد
ببرد بار دگر کاوه را سر سندان ... به تفسِ آهنِ او روی خویش سندان کرد
گریست سخت چو مادر به ماتم سهراب ... که سنگ را زغمش نیز سخت گریان کرد
به دجله زان سبب انداخت طفل دارا را ... که باخبر او را ز راز طوفان کرد
برفت همره اسفندیار سوی نبرد ... به لطفِ طبع، رهایش ز برف و باران کرد
بساخت کار جهان را و رفت خود ز جهان ... عیان ز پرده، رخ حق‌پرستان کرد
کسی به دهر بیاید خورد ز میوهٔ او ... تواند او به جهان کار خیر و احسان کرد
خدا به خواست به روحش دعای خیر کند ... نظر به طوس ز گلزار اخترستان کرد
شنید او ز سران جنازهٔ شاعر ... ورا به حکم شریعت به کفر اعلان کرد
نرفت مصلحتی بردنش به خاک مزار ... که او یک عمر ستایش ز نامسلمان کرد
ز روی شرع به باغش به خاک بسپردند ... شب سیاه سر تربتش گل افشان کرد
خدای را عجب آمد خداپرستی خلق ... خدای را ره احکام شرع حیران کرد
که دهر خود ز ازل درنوا ز ساز وی است ... ز جهل مطرح اعجاز او مسلمان کرد
ز ابتدای جهانش به سینه شک دارند ... به انتهای جهانش چه صدق بنیان کرد
ز پشت کاوه و سام اند و منکر پدرند ... ز منکرانِ پدر، چون امید پیمان کرد؟

جغرافیای اوستایی و گسترش آن در قلمرو هرمز، پیوستگی فرهنگ باستانی مردمان تاجیک و هندوستان. که تا کنون در مجلات تاجیکستان بچاپ رسیده است خوانندگان بسیار دارد. همهٔ این آثار به زبان فارسی (تاجیکی) است ولی به خط سریلیک که ما فارسی زبانان ایران و افغانستان از عهدهٔ خواندن آنها بر نمی‌آیم. خوشبختانه با تحولاتی که اخیراً در اتحاد جماهیر شوروی روی داده است، تاجیکان بجدّ درصدد زنده کردن خط فارسی هستند تا بدین وسیله بار دیگر بین همهٔ فارسی زبانان جهان از طریق خط مشترک فارسی ارتباط برقرار گردد. بدیهی است در زبان تاجیکی (فارسی رایج در تاجیکستان) تلفظ برخی از کلمات با تلفظ ما فارسی زبانان ایران متفاوت است همچنان که آنان، بعضی کلمات را نیز به معانی بکار می برند که در زبان فارسی متداول نیست.

این قصیده در صفحات ۶۵-۶۸ «هفت خان بدخشان»، دوشنبه ۱۹۸۹، چاپ شده است.

توفیق دیدار آقای سلیم شا حلیم شا، این شاعر گرانمایهٔ تاجیک، بهنگام شرکت در سمپوزیوم باربد در دوشنبه (۲۳ تا ۲۹ آوریل ۱۹۹۰) نصیبم شد. در روزهای برگزاری سمپوزیوم، ساعتها با هم گپ زدیم، ایشان به خواهش بنده چند قصیده از اشعار خود را از خط سریلیک به خط فارسی برگردانیدند و در اختیارم قرار دادند که این قصیده یکی از آنهاست.

جلال متینی

چو در بهار نکاری، به مهرگان چه بری؟ به نوبهار جهان، دانه کشت، دهقان کرد
چو علم و حکمت ایرانیان کنند انکار چگونه دل به ره چین و هند و یونان کرد؟
خدا بدید مسلمان گرفتِ خویشتن است از این گرفت یقین قصر عدل و یران کرد
بجُست بین خلایق بسی «دقیقی» را که او به طبع خوشش تازه روح ایمان کرد
که او به بلخ به اجداد خود ز سرو بلند نهاد منبر و رحمت به جان ایشان کرد
ز دست بنده ورا کشته یافت در ته خاک تپید دل به غمش اشک روی مژگان کرد
به خواست خیمه به شعرش که در فلک بزند شهید راه فلک گشت و خاک گریان کرد
زمین به دیدهٔ او بود تاج چرخ برین بُبین که تاج برینش چه جبر بر جان کرد
دل خدای ز ایران و بلخ تیره بگشت نگاه، او به امیدی به خاک توران کرد
جهان بدید به چشمان «رودکی» تیره که او به شعر دل و دیده روشنستان کرد
ثنا بگفت به بنیاد دولت تاجیک که راه دولت دانش به دهر گردان کرد
ثنا بگفت به بنیاد عدل و اهل تمیز که کاخ دولتِ ملت به صدق بنیان کرد
بدید تیره‌دلان را ز چرخ در غضبند که در صداقت شاعر ز کذب بهتان کرد
به چشم روشن شاعر به خشم میل کشید که سردگویِ به شعرش ز مهر یزدان کرد
فکند بر سر آتش ز شعر کشور دل و باد، خاک دل عاشقان پریشان کرد
سرگناه سپس دست برد سوی سما گناه خویش چو رفتار نیک برهان کرد
که روز نیک و دل صاف و دولتش بدهد که خود به راه خدا کار حق به فرمان کرد
خدا بگشت بسی ناامید و سخت گریست که روی بام جهان اشکِ دیده، باران کرد
که من بسازم و توسوزیش، چه کار است این بیایدم که به‌تو سرحساب جبران کرد

پرتال جامع علوم انسانی